

MADDE YAYIMLANDIKTAN
SONRA GELEN DOKÜMAN

12 Subat 2017

- 2 ALATAS, Ismail Fajrie. Pilgrimage and network formation in two contemporary Bā 'Alawī *hawl* in central Java. *Journal of Islamic Studies*, 25 iii (2014) pp. 298-324. Examines the Bā 'Alawī -group of Ḥaḍramī diaspora acknowledged as the descendants of the Prophet- in post-colonial Indonesia.

Bā-Alawī
020006

-Haddād Abdullah Alevis

-Da Alevis

172. Sous cette entrée, nous regroupons trois ouvrages pour lesquels nous n'avons fait que des recherches limitées: 1. M. KHARID [M. b. 'A. b. Alawī (Kharid) b. M. b. 'Ar. b. M. b. al-Shaykh 'Al. (Bā 'Alawī) b. 'Alawī b. al-Ustādh al-A'zam M. b. 'A. b. 'Alawī (la notice d'introd. ajoute: ainsi de suite, jusqu'à la fin de la généalogie connue) al-Husaynī al-Tarīmī], *al-Wesā'il al-shāfi'a fī l-adbkār al-nāfi'a wa l-awrād al-jāmi'a wa l-thimār al-yāni'a wa l-hujub al-barīza al-māni'a 'an al-nabī fī l-adbkār wa l-ad'iya li-l-asbāb al-wāqi'a*, 535 p. - 2. 'Al. b. 'Alawī b. M. al-Haddād al-'Alawī al-Husaynī al-Ḥaḍarī al-Tarīmī, *K. al-Durr al-manzūm li-dhawī l-'uqūl wa l-fuhūm*, 345 p. - 3. M. b. 'A. b. 'Alawī Kharid Bā 'Alawī al-Husaynī al-Tarīmī, *al-Ghurur: Ghurur al-babā' al-dawī wa durar al-jamāl al-badī' al-babī fī dhikr al-a'imma al-anjāl*, 607 + 14 p. Pour les trois: Le Caire, droits réservés aux descendants de l'auteur, Maṭābi' al-Miṣrī l-ḥadīth, 1985; 17x24 cm.

Nous avons, pour chacun des ouvrages, reproduit les noms des auteurs tels qu'ils figurent sur la p. de titre. 1. et 3. nous semblent être du même auteur qui a une notice en Kahh, XI, 29, s. n.: M. Kharid: M. b. 'A. b. 'Alawī b. M. Bā 'Alawī Jamāl al-Dīn, m. 960/1553, avec réf.; cf. O. Löfgren, «Bā 'Alawī», *EI*, I, 852, n° 10, où ces ouvrages sont mentionnés. C'était un *faqīh* du Ḥaḍramawt, né à Tarīm. On sait que Tarīm était l'une des villes les plus importantes du Ḥaḍramawt (v. *EP*, IV, 707-08; *A Handbook of Arabia*, I, Londres, Admiralty War Staff, Intelligence Division - I. D. 1128, pour notre exemplaire - 1916, 235-36). Il vécut aussi à Shiḥr (v. *Mu'jam al-buldān*, III, 27-28), à Aden et à Zabīd, fit le pèlerinage et mourut à Terim. Selon l'introd. de 3., il eut comme maîtres: les Shaykhs 'A. b. a. Bakr, 'Ar. b. 'A., a. Bakr al-'Aydārūsī al-'Adanī (il s'agit probablement de a. Bakr b. 'Al. Bā 'Alawī al-Tarīmī al-'Adanī al-Shādhilī, m. 914/1508, v. Kahh, IV, 65), M. b. 'Ar., al-Hus. b. 'Al. b. a. Bakr al-'Aydārūsī, Yahyā al-'Āmirī (probablement al-Ḥaraḍī, m. 893/1488, v. Kahh, XIII, 187), Ibn Ḥajar al-Haythamī al-Makkī, bien connu.

2. est la reproduction d'un ms. Dans sa présentation de ce *Dīwān*, 'Aq. al-Jilānī b. Sālīm al-Kharid déclare que nombreux sont ceux qui ont écrit sur «al-Imām al-Haddād», mais qu'aucun n'est parvenu à embrasser toute sa science «et les mystères de sa personnalité»! Pourtant cette page au style ampoulé, mais peu *faqīh*, ne nous est d'aucun secours. Il s'agit de 'Al. al-Haddād al-Tarīmī, m. 1132/1720, v. Kahh, VI, 85; *Gal S II*, 388, qui signale que l'ouvrage a été imprimé au Caire en 1302/1884, ou mieux Sarkis, 189: Le Caire, Maṭba'at 'Abd al-Razzāq, 1302, 172 p.; Bombay, 1302, 217 p., avec un introd.; Sarkis signale, de plus, que l'A. était shāfi'ite.

3. (signalé par Kahh), est un ouvrage dans lequel on trouve surtout des notices biographiques sur les savants des Banū Jadīd, Baṣrī (il y a une localité du Ḥaḍramawt qui s'appelle Baṣra, y a-t-il un rapport entre les deux v. *A Handbook of Arabia*, II, 295), 'Alawī, etc. Tarīm est la localité de: «al-sāda al-ashraf Āl Bā 'Alawī al-Husayniyyūn».

5.494-495

Claude GILLIOT, "Textes Arabes Anciens Édités en Égypte au Cours Années 1990 à 1992" MIDEO (Melanges Institut Dominicaln d'Etudes Orientales du Caire), Vol.21, 1993 Louvain. pp.385-562.

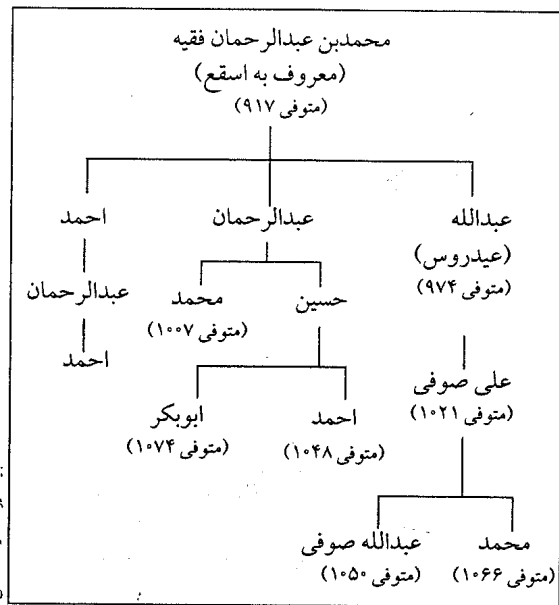
30 10 1997
MADISE TAYMO-SAYILAN
BONER GLEN SULLIVAN

تکمله. شماری از دانشمندان منسوب به این خاندان در قرن دوازدهم و سیزدهم، عبارت‌اند از: عبدالله بن احمد بلفیقی باعلوی (متوفی ۱۱۱۰) صوفی یمنی، نویسنده *وُصَلَة السَّالکین بَوَصَل البیعة و التَّلَقین* (کتانی، ج ۲، ص ۱۱۲۹؛ کتّاله، ج ۶، ص ۲۱-۲۲)؛ عبدالله بن احمد بلفیقی (متوفی ۱۱۱۲) محدث و نویسنده *الدَّرر البهیة فی المُسلسلات النبویة* (کتانی، ج ۱، ص ۴۱۵؛ کتّاله، ج ۶، ص ۲۱)؛ عبدالرحمان بن عبدالله بلفیقی باعلوی (متوفی ۱۱۶۲ یا ۱۱۶۳)، محدث شافعی یمنی و نویسنده *رفع الأستار عن مفاتیح الأنوار* (کتانی، ج ۱، ص ۴۴۶؛ کتّاله، ج ۵، ص ۱۴۸)؛ عقیف‌الدین عبدالله بن حسین بن عبدالله باعلوی (۱۱۹۸-۱۲۶۶) از فقها و ادبای علوی بنی فقیه. در ترمیم در حضرموت به دنیا آمد و در همانجا وفات یافت. کتابهای وی عبارت‌اند از: *الفتاوی الفقهیة؛ فتح العلیم فی بیان مسائل التَّولیة و التَّحکیم؛ قوت الالباب من مجانی جَنّات الآداب؛ عقود الجِمان* (دیوان شعر)؛ *(بَدَلُ التَّحَلَّة فی تسهیل سلسله الوُصلة الی سادتنا اهل القبلة؛ شفاء الفؤاد بایضاح الاسناد* (کتانی، ج ۱، ص ۲۴۷، ج ۲، ص ۱۰۹۳؛ کتّاله، ج ۶، ص ۴۶؛ زرکلی، ج ۴، ص ۸۰-۸۱).

منابع: خیرالدین زرکلی، الاعلام، بیروت ۱۹۸۶؛ محمدعبدالحی بن عبدالکبیر کتانی، فهرس الفهارس و الاثبات، چاپ احسان عباس، بیروت ۱۴۰۲/۱۹۸۲؛ عمررضا کتّاله، معجم المؤلفین، دمشق ۱۹۵۷-۱۹۶۱، چاپ افست بیروت [بی تا].

/ محمد هانی ملازاده /

بَلْفِیقِی (بَلْفِیقِی)، ابوالبرکات، محمد بن محمد بن ابراهیم سَلَمِی، فقیه مالکی، قاضی و از مشاهیر حدیث و ادب و تصوّف اندلس در قرن هشتم هجری. وی، که به ابن‌الحاج نیز شهرت دارد، در ۶۸۰ در خاندانی پرسابقه در علم و دیانت، در بلفیق^۱، از توابع المریة^۲ اندلس، متولد شد (ابن جزری، ج ۲، ص ۲۳۵؛ ابن خطیب، ۱۳۹۳-۱۳۹۷، ج ۲، ص ۱۴۴؛ ابن فرحون، ج ۲، ص ۲۶۹). نسل او را به حارث بن عباس بن میرداس، صحابی پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از قبیله بنی سلیم، نسبت می‌دهند (فسّوخ، ج ۶، ص ۴۹۸؛ ابن قاضی، ۱۹۷۳، ج ۱، ص ۲۹۲؛ ابن فرحون، همانجا؛ مقری، ۱۹۳۹-۱۹۴۲، ج ۱، ص ۴۱). جدّ او ابراهیم، در اندلس و مغرب مشهور به ابن‌الحاج، از اولیا و مشایخ صوفیه و صاحب کرامت و قبرش زیارتگاه مردم بود (مقری، ۱۳۸۸، ج ۵، ص ۴۷۱، ۴۷۴؛ ابن خطیب، ۱۳۹۳-۱۳۹۷، ج ۲، ص ۱۴۳؛ مراکش، ج ۳، ص ۳۲۵-۳۲۶؛ ژبیرت، ص ۳۸۳، ۳۸۵).



نسب نامه سادات بلفیقی

معلمی سرشناس شد. بعدها به مکه رفت و چهارده سال بعد در ۹۷۴ در آنجا درگذشت. پسرش علی صوفی بود و در ۱۰۲۱ در مکه وفات یافت. دو پسر علی، یکی محمد بود که در مکه ثروتمند شد و به شهرت رسید و در آن شهر در ۱۰۶۶ درگذشت؛ دیگری عبدالله که صوفی بود و در ۱۰۵۰ در مکه از دنیا رفت.

از عبدالرحمان، پسرش محمد (متوفی ۱۰۰۷) و دو نوه او را از پشت پسری به نام حسین می‌شناسیم که یکی موسوم به احمد بن حسین بن عبدالرحمان (متوفی ۱۰۴۸) بود که دو بار قاضی ترمیم شد و به اتفاق حسین بن محمد بافقیه در اختلافات میان افراد خاندان متنفذ عین‌دروس* درگیر شد؛ دیگری، ابوبکر بن حسین بن عبدالرحمان نام داشت که به هند سفر کرد و در بیجاپور سکونت گزید و تا زمان وفاتش در ۱۰۷۴ از حمایت محمود عادلشاه، حاکم آن دیار، برخوردار بود.

از اولاد احمد، نوه‌ای موسوم به احمد بن عبدالرحمان بن احمد را می‌شناسیم که در ترمیم متولد شد؛ در آنجا تحصیل علم کرد. و سپس معلم و فقیه شد. وی از معاصران و دوستان شیخی، مؤلف *المشروع الزوی*، بود.

منابع:

R. B. Serjeant, "Historians and historiography of Ḥaḍramawt", *BSOAS*, XXV (1962); idem, *The Saiyids of Ḥaḍramawt*, London 1957, 14, 19, 25.

/ غول (د. اسلام) /

انتشار دهند (نک: نفیسی، ۱۷۳؛ بیگولوسکایا، ۶۱۲). با اینهمه، مبلغان مذهب یعقوبی در این ناحیه فعال بودند (همانجا). یکی از این مبلغان احودمه مطران یعقوبی بود که در شهر بلد در سرزمین بیت عربایا متولد شده بود و نقش عمده‌ای در ترویج آیین مسیح در میان اهالی بیت عربایا ایفا می‌کرد (همو، ۶۱۹-۶۲۱). یکی از مراکز مهم تبلیغ در برابر نسطوریان، دیر جعتایی در نزدیکی تکریت بود (نک: نفیسی، همانجا؛ بیگولوسکایا، ۶۲۳). با این وصف، با توجه به کتاب اخبار فطارکه (ماری، ۶۱، ۵۵) پیروان آیین نسطوری در باعربایا زیاد بوده‌اند.

باعربایا در دوران پس از اسلام به ناحیه کوچک‌تری اطلاق می‌شد و در سده ۴ق/۱۰م یکی از نواحی موصل به شمار می‌رفت و گستره آن از شرق به غرب از باعیناتا در شمال غربی موصل تا نهر سریا در یک فرسخی پایین ادرمه از توابع نصیبین و از جنوب، از نواحی سنجار تا مجاور بازبندی در شمال امتداد داشت. مقایسه میزان محصول گندم و جو و مالیات ناحیه باعربایا با دیگر نواحی دیار ربیعه نشان دهنده آن است که این ناحیه بزرگ‌تر از دیگر نواحی بوده است (نک: ابن حوقل، ۲۱۷/۱-۲۱۹). یعقوبی (د ۲۸۴ق/۸۹۷م) از موصل و باعربایا به عنوان دو ناحیه متمایز یاد کرده است که کشتیهای تجاری میان آنجا و بغداد در رفت و آمد بوده‌اند (ص ۳۶۳).

بنا بر روایت ازدی در ۱۶۹ق/۷۸۵م حمزه خارجی در جزیره بر ضد هادی خلیفه عباسی (حک ۱۶۹-۱۷۰ق) شورید و حمزه بن مالک خزاعی عامل آن ناحیه سردار خود ابو نعیم ابن موسی را به جنگ او فرستاد؛ در نبردی که در باعربایا میان آن دو روی داد، حمزه خارجی پیروز شد و کار او بالا گرفت، اما سرانجام به قتل رسید (ص ۲۵۷-۲۵۸؛ قس: ابن اثیر، ۹۶/۶). همچنین به روایت خلیفه بن خیاط در ۱۸۰ق/۷۹۶م در زمان هارون الرشید، ولید بن طریف شاری از اعراب بنی تغلب با ۳۰ تن از یاران خود در ساحل فرات قیام کرد. وی به رأس العین رفت و آنجا را به آتش کشید. سپس از نصیبین به باعربایا رفت و در تل ابو الجوزا از توابع باعربایا با بزار ثعلبی جنگید و او را شکست داد. ولید بن طریف در همین سال (۱۸۰ق) به دست یزید بن مزید به قتل رسید (۷۲۱-۷۲۰/۲).

یاقوت از محلی به نام دیر باعربا در ساحل [غربی] دجله میان موصل و حدیثه یاد کرده که مسیحیان آن را بزرگ می‌داشتند و شمار زیادی از راهبان و کشاورزان در آنجا به سر می‌بردند. به گفته وی، این دیر دیواری بلند داشت که ارتفاع آن به حدود ۱۰۰ ذراع می‌رسید و درون این دیر مهمانخانه‌ای بود که در آنجا از رهگذران پذیرایی می‌شد و پیرامون دیر نیز کشتزارهایی وجود داشت (۶۴۵/۲). ابن فضل‌الله نیز از بنای شگفت این دیر و قبوری که در آنجا مورد احترام مسیحیان بود، سخن گفته است (۲۱۸/۱).

مأخذ: ابن اثیر، الکامل؛ ابن حوقل، محمد، صورة الارض، به کوشش کرامرس، لیدن، ۱۹۳۸م؛ ابن فضل‌الله عمری، احمد، مسالک الابصار فی ممالک الامصار، ج تصویر، به کوشش فؤاد سزگین، فرانکفورت، ۱۴۰۸ق/۱۹۸۸م؛ ادی شیر، تاریخ کلدو و اتور، بیروت، ۱۹۱۳م؛ ازدی، یزید، تاریخ الموصل، به کوشش علی حبیب، قاهره.

۱۳۸۷ق/۱۹۶۷م: بندهش، به کوشش مهرداد بهار، تهران، ۱۳۶۹ش؛ بیگولوسکایا، ن. و.، اعراب حدود مرزهای روم شرقی و ایران، ترجمه عنایت‌الله رضا، تهران، ۱۳۷۲ش؛ خلیفه بن خیاط، تاریخ، به کوشش سهیل زکار، دمشق، ۱۹۶۸م؛ زند بهمن یسن، به کوشش محمدتقی راشد محصل، تهران، ۱۳۷۰ش؛ غندور، محمدیوسف، تاریخ جزیره ابن عمر، بیروت، ۱۹۹۰م؛ قدامة بن جعفر، «نبد من کتاب الخراج و صنعة الکتاب»، همراه المسالک و الممالک ابن خردادبه، به کوشش دخویه، لیدن، ۱۳۰۶ق/۱۸۸۹م؛ ماری بن سلیمان، اخبار فطارکه کرسی المشرق من کتاب المجدل، رم، ۱۸۹۹م؛ نفیسی، سعید، مسیحیت در ایران، تهران، ۱۳۴۳ش؛ یاقوت، بلدان، یعقوبی، احمد، «البلدان»، همراه الاغلاق النفیسه ابن رسته، به کوشش دخویه، لیدن، ۱۸۹۲م؛ نیز: Christensen, A., *L'Iran sous les Sassanides*, Copenhagen, 1944; Marquart, J., *Ērānšahr*, Berlin, 1901; Nöldeke, Th., «Die Namen der aramäischen Nation und Sprachen», ZDMG, 1871, vol. XXV.

محمد رضا ناجی

باعلوی، شهرت خاندانی بزرگ و پرنفوذ از سادات، اشراف، عالمان و متصوفان عربستان جنوبی که بیشتر آنان در حضرموت، از جمله در تربیم می‌زیسته‌اند.

نسبت باعلوی به سبب انتساب افراد این خاندان به جد اعلی‌شان علوی بن عبدالله بن احمد بوده است. بر پایه آنچه در منابع آمده است، نخستین کس از این خاندان، احمد بن حسین علوی (د ۳۴۵ق/۹۵۶م)، جد علویان حضرمی که نسب وی به امام جعفر صادق (ع) می‌رسد، در خاندانی اهل علم و فضل در بصره زاده شد و سپس به یمن مهاجرت کرد (شاطری، ۱۴۲/۱، ۱۵۲). او آموزشهای خود را بر مذهب شافعی پشت سر نهاد و با گرایش شدید به اهل بیت (ع)، به پرورش فرزندان، عبدالله در بصره پرداخت. عبدالله با آموختن علوم اولیه نقلی و عقلی به ویژه در حدیث تبحر یافت و از حفاظ زمان خود شد؛ وی در ۳۷۷ق/۹۸۷م با حضور در درس ابوطالب مکی (د ۳۸۶ق/۹۹۶م)، به تصوف گرایید. عبدالله را که در نیمه نخست سده ۴ق/۱۰م به همراه پدرش، احمد و دیگر اعضای خاندان، به حضرموت یمن مهاجرت کرد، می‌توان یکی از قدیم‌ترین متصوفان حضرمی به شمار آورد. وی در ۳۸۳ق در حضرموت درگذشت (همو، ۱۵۸/۱-۱۶۰).

خاندان باعلوی با این پیشینه، از حضرموت تا زبید یمن، به ویژه در تربیم، شبام و شحر، در قالب شاخه‌های گوناگونی از این خاندان همچون باعتاد، بافقیه (ه م)، سقاف، آل عیدروس، عطاس، آل شیخ ابوبکر، آل حبشی، آل شهاب، الکاف و بلفقیه پراکنده شدند (بکری، ۱۷۸/۱-۱۱۹). اعضای خرد و کلان این خاندان به ویژه شاخه اصلی، در یمن دارای نفوذ روحانی بسیار بودند؛ البته این گرایش و احترام فراوان مردم به ایشان، نه به سبب قدرت سیاسی و نظامی، بلکه انتساب آنها به اهل بیت، و نیز تقوی و دیانتشان بوده است؛ جایگاه اجتماعی آنان تا آنجا خود می‌نماید که افراد این خاندان مجاز به انتخاب همسر از غیر علوی نبوده‌اند (نک: همانجا).

اعضای این خاندان، عموزادگان بنی اهدل به شمار می‌روند (نک: زبیدی، ۲۲۳). علی بن محمد بن احمد جدیدی در سده ۶ق/۱۲م با تحقیق در شجره این خاندان، سیادت افراد آن را به تأیید رساند؛ پس از

- Baalawi

والوقوف في وجه الزحف الإسباني نحو المدينة المذكورة.
 وفي يوم 20 سبتمبر 1921 حل باطشوط بجزيرة النكور
 صحبة الشريف مولاي عبد الرحمان بن عبد الصادق في
 مهمة سرية ظل من أجلها بالجزيرة إلى يوم 25 حيث توجه
 إلى مليلية لإحاطة المقيم العام علما بما قام به.

ويبدو أن الغرض من تلك الزيارة كان هو مفاوضة
 الأمير الخطابي في قضية الأسرى الإسبان غير أن الأمير
 رفض التفاوض معه وأخبر حاكم الجزيرة بأنه يفضل متابعة
 المفاوضات مع كاتب الإقامة العامة إدريس بن
 سعيد السلاوي.

وفي أوائل شهر يناير 1923 عُيِّن باطشوط رئيساً
 لمصلحة المخابرات التابعة للإقامة العامة بتطوان، وعندما
 أعلن عبدالكريم الخطابي نفسه أميراً على الريف توجه
 باطشوط إلى جزيرة النكور، وهناك ترأس اجتماعاً حضرته
 جماعة من القواد المواليين لإسبانيا، منهم القائد سليمان
 الخطابي والقائد عبد القادر الحاج الطيب الشيكري، والقائد
 علال الكيداني، وكان الغرض من هذا الاجتماع الذي جرى
 يومي 29 و30 يناير 1923 الاتفاق على الخطة التي يجب
 اتباعها تجاه القرار الذي اتخذته الأمير الخطابي.

وفي يوم 16 أبريل من نفس السنة جرت بمياه خليج
 النكور على ظهر السفينة راينا ريخينطي Reina Regente
 مباحثات سرية بين أخ الأمير الخطابي والجنرال كاسترو
 خيرونا Castro Girona رئيس الديوان العسكري للمقيم العام
 الإسباني، وكان بجانبه الكولونيل باطشوط.

وفي يوم 3 فبراير 1924 عُيِّن باطشوط كاتباً عاماً
 بديرية المغرب والمستعمرات بمدريد، وفي السنة التالية عاد
 إلى الإقامة العامة حيث كان في منتصف سنة 1926 مازال
 يزاول منصب رئيس مصلحة المخابرات بها، وبهذه الصفة
 نجده يستلم بوجدة الأسرى الإسبان الذين أطلق الأمير
 الخطابي سراحهم يوم استسلامه بتاركيست في 27 ماي
 1926، ولم نجد في المصادر التي نتوفر عليها ما يدلنا على
 ما آلت إليه حياة باطشوط بعد ذلك.

م. ابن عزوز حكيم، ومضات مضيئة عن الحرب الريفية، 71-72.
 167. 168، الجريدة الرسمية لمنطقة الحماية الإسبانية بالمغرب،
 سنة 1924، ص. 66.

Berenguer, Campañas Rif y Yebala. t: 1, p. 114-255 ; t: 2,
 p. 55-58-98.

محمد ابن عزوز حكيم

الباعلوية، طريقة صوفية مبنية تمتد سلسلتها إلى
 المغرب وتمثل أحد مظاهر الروابط الروحية والعلمية بين
 المشرق والمغرب. وإذا كان آل البيت الباعلوي اليميني ذي
 النسب الشريف الحسيني قد برزوا في المجال العلمي
 والصوفي فإن علم الباطن قد استهواهم فتسلسل سندهم
 إلى الشيخ عبدالله المغربي وهو عن الشيخ عبدالرحمان
 المقعد المغربي وهو عن الغوث أبي مدين شعيب دفين العباد
 بتلمسان. وقد تفرد عدد من علماء المغرب بالرواية عن

مات فتى المجد من آل علوى محمد إمام أرباب النهى
 قد كان بحراً في المعارف فلا ترى له في الوقت طراً مشبها
 وكان غوث مكة تاريخه قولك قطب وقته مات بها
 أنا لنا الله به ما نرتجى دنيا وأخرى وكفانا مادها
 وأورد العياشي سند شيخه هذا، فقال: "وأما سند
 شيخنا في طريق القوم فقد لقبته بمكة المشرفة بداره أواخر
 سنة أربع وستين، ولقنني والبسني كوفيته من لباس رأسه
 بيده المباركة..." وأعطانا سنداً للطريقة الباعلوية.

وفي سنة 1143 هـ تجددت هذه الروابط الروحية بين
 الباعلوية والمغاربة ممثلة في الوزير الإسحاقى الذي رافق
 الأميرة خنائة زوج السلطان مولاي إسماعيل في حجتها،
 فقد لقي هو وابن أخته محمد بن العربي المكناسي بمكة أحد
 شيوخ الباعلويين واسمه عمر البار الباعلوي الحسيني ومن
 خلال هذا اللقاء تعرف الإسحاقى على سند الطريقة
 الباعلوية التي تتصل بأبي يعزى دفين تاغيا بالأطلس
 المتوسط عن طريق أبي مدين الغوث. وأخذ محمد بن
 العربي المكناسي الطريقة الباعلوية عن الشيخ عمر البار.
 وسجل الإسحاقى في الرحلة تعلق الباعلويين بالشيخ أبي
 يعزى ومحبتهم البالغة فيه....

وأما المؤرخ المغربي محمد بن الطيب القادري فقد ترجم
 للشيخ محمد الباعلوي في نشر الثاني، معتمداً على رحلة
 العياشي.

وتستمر هذه الصلات العلمية والتربوية بين آل باعلوي
 وجملة من العلماء المغاربة الذين أدوا فريضة الحج، فهذا
 الشيخ أحمد الباعلوي المعروف بجمل الليل، مسند المدينة
 المنورة ومحدثها المتوفى سنة 1216 هـ يأخذ عنه الرحالة
 محمد بن عبدالسلام الناصري الدرعي، كما أن المحدث
 المغربي عبدالحى الكتاني يروي ثبت أحمد الباعلوي ويشير
 في عدة مواضع إلى الطريقة الباعلوية وروايته لبعض برامج
 شيوخها في كتابه فهرس الفهارس، ومن ذلك حديثه عن
 كتاب الجزء اللطيف في علم التحكيم الشريف لشيخ شيوخ
 اليمن أبي بكر العيدروس الباعلوي وهو في نحو خمسة
 كراريس ووصفه بقوله: "وهو مؤلف نفيس فيه مهمات
 وآداب صوفية بلسان قديم، ذكر فيه أسانيد الباعلوية
 والقادرية...". ومضى الكتاني في الحديث عن هذه الصلات
 العلمية والروحية بين آل باعلوى والمغاربة فيقول: "وأعلم
 من لقيناه منهم شيخنا السيد حسين الحبشي، صافحني
 وشابكني وأبسنني وأجازني كما فعل معه ذلك والده السيد
 محمد بن الحسين الحبشي الباعلوي المكي...". وتمتد رواية
 الكتاني إلى الشيخ أبي بكر الشليبي باعلوي عن والده
 الامام أبي بكر باعلوي المتوفى سنة 914 هـ.

و«خواطر هيكل عظمي في العراء» Nazarashi
kiko و«خواطر حقيية أبلاها السفر» Oi no
kobumi و«شمس الشتاء» Fuyu no hi و«أشعار
الوداع» Kusenbetsu و«زيارة معبد كاشيما»
Kashima kikō و«زيارة قرية ساراشينا»
Sarashina kikō.
وكثيراً ما نشرت أشعاره في مجموعات
مشتركة مع شعراء آخرين.
علي كنعان

أشعاره، وإن كان إيقاع عصره ميالاً للشعر.
كان باشو يعاني قلقاً وجودياً وروحياً شديداً،
وكثيراً ما حاول التخلي عن كتابة الشعر
والاستغراق في تأمل الكون والطبيعة. وعلى
فراش الموت كان يتمنى لو كرّس حياته للصلاة
بدل الشعر. توفي في أوساكا عن عمر ناهز
الخمسين عاماً.
أهم آثاره «الدرب الضيق نحو الأعماق»

قام بعدة رحلات اطلاعية وتأملية. وقد أثمرت
رحلاته تلك عدداً من الكتب الشعرية والنثرية
كان أهمها «الدرب الضيق نحو الأعماق» (أوكو
نو هوسوميتشي oku no hosomichi) مشيراً
بذلك إلى أعماق النفس وأقاصي الشمال
الياباني.
كان باشو مقلداً في شعره فلم يترك أكثر
من ألف هيكو، لكن عدد تلاميذه تجاوز الألفين.
ولم تكن كتاباته النثرية بأقل قيمة وجمالاً من

مراجع للاستزادة:

- J. THOMAS RIMER. A Reader's Guide to Japanese Literature kodansha international (Tokyo 1991).
- MAKOTO UEDA. The Master Haiku Poet Matsuo Bashō kodansha international (Tokyo 1982).
- ROBERT AITKEN. A Zen Wave Bashō's Haiku on Zen (New York 1989).

- Ba Alawi

■ باعلوي (أسرة -)

الهجري/العشرين الميلادي، فقد كان من
الناهين المتقدمين من أفراد هذه الأسرة.
١ - أحمد بن عبد الله بن علوي الملقب
بشنبل (ت ٩٢٠هـ/١٥١١م)، وله تاريخ يُعرف
«بتاريخ شنبل».
٢ - محمد بن علي بن علوي (ت ٩٦٠هـ/
١٥٥٣م)، وله «غُرر البهاء الضوئي في مناقب
السادة بني علوي».
٣ - سالم بن أحمد بن شيخان
(ت ١٠٤٦هـ/١٦٣٦م) المتصوف من كتبه كتاب
«بلغة المرید وبغية المستفيد»، و«السفر المستور
للدراية في الذكر المنشور للولاية».
٤ - الشيخ أبو بكر بن أبي القاسم باعلوي
الأهدل (ت ١٠٣٥هـ/١٦٠٧م) له الكثير من
المؤلفات منها «أرجوزة الأحساب العلية في
الأنساب الأهدلية» و«البيان والإعلام بمهمات
أحكام أركان الإسلام»، وغيرها.
٥ - يحيى بن عمر بن مقبول الأهدل
(ت ١١٤٧هـ/١٧٣٤م) له «فضل ذوي القربى»
و«القول السديد فيما أحدث من العمارة بجامع
رَبِيد» وابنه أبو بكر الذي برع كوالده في العلوم
النقلية والعقلية.
٦ - سراج الإسلام أبو بكر علي البطاح
الأهدل الذي برع في الكثير من العلوم ولاسيما
النحو والمنطق.
٧ - عبد الرحمن بن سليمان الأهدل
(ت ١٢٥٠هـ/١٨٣٤م) له الكثير من الكتب

التي كان يحضرها الكثير من طلاب العلم من
شنتي ديار العروبة والإسلام، كما قام الكثيرون
منهم برحلات كثيرة سعياً وراء العلم ورجالاته،
فكانت لهم رحلات إلى أمهات حواضر العلم
حينذاك كالمدينة المنورة ومكة المكرمة ودمشق
والقدس والقاهرة وبغداد وعُمان وفارس حتى
الهند وعدن، وألّف بعضهم كتباً في هذه
الرحلات، مشيرين فيها إلى البلاد التي زاروها
والشيوخ الذين تتلمذوا لهم في كل منها، مثل
كتاب «وشي حبر السمر في شيء من أحوال
السفر» لأبي المحاسن سليمان بن يحيى
الأهدل (ت ١١٩٧هـ).
ثمة كتب تحدثت عن سيرة الكثيرين من
أعلام هذه الأسرة، مثل كتاب عمر بن محمد
باشيبان (ت ٩٤٤هـ/١٥٣٧م) «ترياق القلوب
الواف بذكر حكايات السادة الأشراف»
و«سيرة شخصية لثلاثمئة شخص من آل
باعلوي السيادة»، إضافة إلى بعض الكتب التي
تحدثت عن شخص واحد أو أكثر من أبنائها
ككتاب عمر بن عبد الرحمن الملقب صاحب
الحمراء (ت ٨٨٩هـ/١٤٨٤م)، «فتح الله الرحيم
الرحمن في مناقب عبد الله بن أبي بكر
العيدروس» وغيره.
ويوجه عام تمكن الإشارة إلى بعض
البارزين من أعلام هذه الأسرة التي امتد
حضورها من مطلع القرن الرابع الهجري/
العاشر الميلادي حتى القرن الرابع عشر

تُعدُّ أسرة باعلوي Ba-Alawi في كيريات
الأسر العربية - الإسلامية الذائعة الصيت في
منطقة حضرموت وغيرها من الأقطار العربية
وإسلامية تفرع منها عدد من الأسر الصغيرة
منها: العيدروس وبافاكج والجعفري والحبشي
والسقاف والأهدل وغيرها.
وترجع التسمية إلى علي بن علوي أحد
أحفاد الجد الأعلى أحمد بن عيسى الذي يرجع
نسبه إلى الإمام علي بن أبي طالب. وكان
هذا الجد مقيماً في البصرة إلى أن ضاق
زرعاً بأحوالها المضطربة فهاجر بحثاً عن الأمن
والاستقرار سنة سبع عشرة وثلاثمئة للهجرة.
وآثر أحمد الارتحال إلى بلاد اليمن التي كانت
في ذلك الحين بعيدة عن المحن والفتن. وهناك
أقام في الهجرين أولاً ثم انتقل إلى قارة بني
جُشَيْر فلم تطب له الإقامة فيها وارتحل عنها
إلى الحُسيَّسة فاستوطنها، وانتصر هناك لأهل
السنة بعد أن طغى القرامطة عليها. ونشر
فيها مذهب الإمام الشافعي الذي كان يعتنقه.
وبعد خراب الحُسيَّسة استوطن أولاده سمل،
ثم مالبتوا أن غادروها إلى بيت جُبَيْر فترَّيم
إحدى حضرتي حضرموت التي اتخذوها مقراً
ومقاماً، وكان من أوائل ساكنيها السيد علي
ابن علوي الشهير بخالغ قُسم (ت ٦٢٠هـ/
١٢٢٣م) وأخوه سالم، وإلى علي تُسببت
الأسرة. كان لآل باعلوي مسجد خاص بهم
في تَرِيم، تعقد فيه حلقات الدرس المختلفة

مرگ است و این خواب (= منام) بدان سان که حکیم فرزانه سبزواری تصریح کرده است حیات برزخی است که نسبت به حیات اخروی، نه واقعیت که خواب و خیال است. چنانکه حیات دنیوی هم نسبت به حیات برزخی، خواب و خیال به شمار می‌آید. به همین سبب بر طبق حدیثی از پیامبر (ص) از زندگی به خواب تعبیر شده و از مرگ به بیداری و آگاهی یعنی این حدیث که: «الناس نيام و اذا ماتوا انتبهوا» (شرح اسماء الحسنی، سبزواری، ۵۸) هدف از بعث مردگان چنانکه در قرآن کریم و نیز در کتب دینی و کلامی بدان تصریح شده است، دادن پاداش و کیفر به کردارهای نیک و بد انسان در این جهان است و رساندنشان به جاودانگی (توحید، صدوق، ۲۱۵؛ مصباح کفعمی، ۳۲۶). در باب چگونگی این امر هم برخی از متکلمان از دوباره آفریدن موجودات نیست شده سخن در میان آورده‌اند و گروهی از متکلمان و حکمای الهی از گردآوری اجزای اصلی پیکر مردگان سخن گفته‌اند (دستورالعلماء، ۲۵۱/۱) (← اعاده).

ب) خلق: باعث در ارتباط با خلق (= انسان) دو معنا دارد: (۱) برانگیختن رضای حق: بدین معنا که انسان نفس خود را بدان سان در قلمرو گفتار و کردار برانگیزد که خداوند می‌خواهد و راضی می‌گردد، یعنی چنان سخن بگوید و چنان عمل کند که رضای حق در آن است. پیش گرفتن چنین روشی موجب تزکیه نفس و صفای روح می‌گردد و موجب می‌شود تا مدارج کمال را طی کند و به حق نزدیک شود و آن کس که چنین شیوه‌ای در پیش گیرد به نام نیکوی باعث متخلق شده است (المختصر فی اسماء الحسنی، ۴۹). بنیاد این تخلق، فرمانبرداری از حق است، یعنی انجام دادن آنچه نیک و بایسته است و ترک کردن آنچه بد است و بایسته نیست و اینهمه معلول باور داشتن رستاخیز است. سمعانی می‌گوید: «به حقیقت بدانکه آنکه اعتقاد کرد که او را حشر و نثری در پیش است احوال خود را مراقب بود و بر ادای فرایض و نوافل مواظب بود و دم بدم خود را به گزاردن حقوق مطالب بود و با نفس به ذرات و حیات به حکم احتیاط راه دین محاسب بود» (روح‌الارواح، ۴۲۲)؛ (۲) برانگیختن از خواب جهل، جهل موت است و حیات، علم و بعث همانا برانگیختن جاهل از خواب گران جهل است و راندنش از مرگ نادانی و بدین ترتیب باعث کسی است که دیگران را از جهل برهاند و به دانایی رساند و به سوی حق خواند و به آنان حیات جاویدان هدایت و علم بخشد و از نشأت جهل به نشأت علم انتقال دهد (علم‌الیقین، فیض، ۱۳۴/۱؛ المقصد‌الاسنی، ۶۰).

اصغر دادبه

منابع: در متن مقاله آمده است.

باعلوی، عنوان قبیله‌ای بزرگ و پرنفوذ از سادات صوفی مسلک و شیعی مذهب که بیشترشان ماندگار جنوب عربستان و حضر موت (اکنون جزو جمهوری یمن جنوبی) در درون یا پیرامون شهر تریم هستند. بزرگان این قبیله در آرامگاه زنبیل در نزدیکی این شهر به خاک سپرده شده‌اند. چنانکه از نام و نشان و آثارشان در این گفتار آشکار خواهد

نشأت دیگر: (۱) برانگیزنده پیامبران: بعث به معنی برانگیختن پیامبران به پیامبری است و حق تعالی - که باعث انبیاء یا برانگیزنده پیامبران است - پیامبرانی از میان مردم برمی‌انگیزد تا به هدایت و ارشاد خلق بپردازند و آیات حق را بر مردم برخوانند، مؤمنان را به ثواب مژده دهند و سرکشان را از کیفر حق در روز رستاخیز بترسانند (بقره، ۲۱۳؛ جمعه، ۲). جای جای در قرآن از برانگیختن پیامبران به پیامبری سخن رفته است (به عنوان نمونه، جز دو آیه مذکور - یونس، ۷۴؛ نحل، ۳۶ و...). این پیامبران - چنانکه در اخبار آمده است - یکصد و بیست و چهار هزارند که سیصد و سیزده تن آنان به مقام رسالت رسیده‌اند (← رسالت). از یکصد و بیست و چهار هزار پیامبر، نام بیست و هشت تن آنها در قرآن آمده است که پنج تن آنان پیامبران اولوالعزمند. یعنی نوح (ع)، ابراهیم (ع)، عیسی (ع)، موسی (ع) و محمد (ص) (تفسیر ابوالفتوح، ۱۶۴/۲)؛ (۲) انتقال دهنده: بعث به معنی انتقال دادن انسان از نشأتی به نشأت دیگر نیز هست و حق تعالی - که انتقال دهنده انسان از نشأتی به نشأت دیگر است - باعث خواهد بود. توضیح سخن آنکه انسان را نشأتی است و از آنکه خاک است و از آن زمان که به صورت نطفه در زهدان مادر پدیدار می‌گردد تا بدانگاه که به دیدار پروردگار خویش می‌رسد و به مقام مشاهده نائل می‌گردد مراتب و مراحل را در وجود پشت سر می‌نهد یعنی که حق تعالی او را از عدم به وجود می‌آورد و از مرتبه‌ای به مرتبه دیگر، یا از نشأتی به نشأت دیگر انتقال می‌دهد. این نشأت که از مرتبه خاکی آغاز می‌شود، از مرتبه نطفه مضغه، علقه، روح، ادراکات حسی، تمییز، عقل درمی‌گذرد و تا بازگشت انسان به مقام افلاکی خویش و رسیدن وی به مرتبه فنا ادامه می‌یابد (علم‌الیقین، فیض، ۱۳۴/۱؛ المقصد‌الاسنی ۵۹-۶۰). جمله این مراتب را می‌توان شامل دو مرحله، یا دو نشأه دانست (← نشأه) و آن عبارت است از دوبار برانگیخته شدن انسان از عدم. برانگیخته شدن نخستین را - اصطلاحاً - ابداء و برانگیخته شدن دومین را اعاده می‌نامند. بدین ترتیب بعث در معنی انتقال انسان از نشأتی به نشأت دیگر دو معنا می‌یابد: ابداء و اعاده: (۱) بعث= ابداء: بعث در معنی ابداء یعنی نخست بار آفریدن و باعث بودن حق تعالی به معنی مبدی بودن اوست بدین معنا که خداوند نخست بار آفریننده انسان از نیستی، یا برانگیزاننده موجودات از عدم به وجود است؛ (۲) بعث= اعاده: بعث در معنی اعاده یعنی دوم بار آفریدن و باعث بودن حق تعالی به معنی معید بودن اوست. یعنی که حق تعالی برانگیزاننده مردگان است از گورها و بیدار کننده خفتگان است از خواب عدم، در قرآن کریم از این معنا که «و ان الله یبعث من فی القبور» (حج، ۷) مکرر سخن در میان آمده و از بعث مردگان در گورها به قدرت حق تعالی بسیار سخن رفته است (به عنوان نمونه جز آیه هفتم سوره حج بقره، ۵۶؛ انعام، ۳۶، ۶۰؛ مؤمنون، ۱۶؛ یس، ۵۲؛ مجادله، ۶، ۱۸) و بر همین بنیاد در متون عرفانی و کلامی تصریح شده است که خداوند «بیدارکننده خفتگان، و زنده کننده مردگان و دستگیر فروماندگان» است (روح‌الارواح، ۴۲۲). این بیدار کردن خفتگان همانا بیدار کردن خفتگان

15 AGUSTOS 1996

Ma'ārif (Urdū monthly), A'zamgarh, vii/5-6 (1921); Garcin de Tassy, *Histoire de la littérature², Hindouie et Hindoustanie*, Paris 1870, i, 272; K. Aḥmad Fārūki, *Kalāsīkī Adab* (in Urdū), Delhi 1956, s.v. *Azurda*. (A. S. BAZMEE ANSARI)

✓ **'AZZA** [see KUTHAYYIR].

✓ **'AZZA AL-MAYLĀ'**, "Azza with the graceful walk", celebrated singer and lute player of Medina, *mawlāt* of the Anṣār, died probably before the end of the 1st/7th century, after a long career. A pupil of Sā'ib *Khātir* and Naṣhīṭ, singers of Persian origin, then of Rā'īka and *Djamīla* [q.v.], she in her turn numbered among her pupils such famous singers as Ibn Muḥriz and Ibn Suraydj [q.v.], but, unlike *Djamīla*, she did not form an actual school. She

differed from the latter, too as regards her practice of giving recitals in aristocratic households, but she also used to receive in her own home poets ('Umar b. Abī Rabi'a, Ḥassān b. *Thābit* whom she used to move to tears) and important personalities (Muṣ'ab b. al-Zubayr, Sa'īd b. al-'Aṣ, and others). Greatly beloved for her art and, it is said, for her excellent morals, 'Azza was a popular figure in 1st/7th century Medina.

Bibliography: *Aghānī*, index (particularly xvi, 133 ff.); Ibn *Khallikān*, no. 557; Caussin de Perceval, *Notices anecdotiques . . .*, Paris 1874 (= *JA*, 1873), 55; 'Amrūsī, *al-Djawāri al-Mughāniyāt*, Cairo n.d., 74-85. (CH. PELLAT)

B

BĀ (cf. Bū), genealogical term used in S. Arabia, especially among the *sayyids* and *mashā'ikh* of Ḥaḍramawt, to form individual and (secondarily) collective proper names, e.g., Bā 'Abbād, Bā 'Alawī, Bā Faḍl, Bā Faḳīh, Bā Ḥasan, Bā Ḥassān, Bā Hurmuz, Bā Wazīr (see special articles and the lists of Nallino (in Gabrieli, *Nome proprio*, 88) and van den Berg (*Hadhrāmout*, 51-61)). Ibn al-Mudjāwir (my ed., 254) gives details on this Ḥaḍramī nomenclature, which seemed so strange to the custom-house officers at Aden that they refused to register these names. While he and al-Shardjī (*Tabakāt al-Khawāṣṣ*, *passim*) use the archaizing form 'abā, other authors have Abū/īā, or simply omit Bā. Hence the same person is cited as Bā Ḥassān, Abā Ḥassān, Abū Ḥassān and Ḥassān (for Ibn Ḥassān, see below).

The genuine Bā thus would be identical with indeclinable Abā "father" forming individual (pseudo) *kunyas*, with the actual function of a *nisba* in -ī, or of *dhū* in western Yamanite tradition. This is the view of Ibn al-Mudjāwir, al-Shillī (*Mashra'*, i, 28), al-Sakḳāf (*Ta'riḳh al-Shu'arā' al-Ḥaḍramiyyin*, i, 53 n.) and Flügel (*ZDMG*, ix, 227). In order to denote the tribe or family 'āl or 'awlād is prefixed to Bā, e.g., Āl Bā 'Alawī, Awlād Bā *Qushayr*; this may have caused the equation Bā = Banū found in al-Muḥibbī (*Khulāṣa*, i, 74) and approved of by Wüstenfeld (*Geschichtsschreiber*, 256; *Çufiten*, 4 n. 1).

From this primary Bā-formation must be distinguished another with Bal- (sometimes Bil-) < *bin al-*, e.g., Bal-Faḳīh (not identical with the Bā Faḳīh cited above) = Ibn al-Faḳīh (al-Sakḳāf, *op. cit.* ii, 54 n. 2), Bal-Ḥādīdjī (surname of members of the Bā Faḍl) = Ibn al-Ḥādīdjī. The use of Bin, along with the *nisba* in -ī, as a *nomen unitatis* of Bā-names, attested by van den Berg (*loc. cit.*), as also that of Ibn Ḥassān for Bā/Abū Ḥassān (cf. *MO*, xxv, 131 and *BSOAS*, xiii, 291/299), may reflect different local habits or even some uncertainty on the part of native authorities.

Bibliography: van den Berg, *Le Hadhrāmout et ses colonies Arabes*, Batavia 1886; G. Gabrieli, *Il nome proprio arabo-musulmano*, Rome 1915; al-Muḥibbī, *Khulāṣat al-Athar*, 1-4; al-Shillī, *al-Mashra' al-Rawī*, 1-2; R. B. Serjeant, *The Saiyids of Ḥaḍramawt*, London 1957. (O. LÖFGREN)

✓ **BĀ 'ABBĀD**, a family of Ḥaḍramī *mashā'ikh* and scholars, associated with the shrine of the prophet Hūd. Among its members were (1) 'Abd Allāh b. Muḥammad b. 'Abd al-Raḥmān Bā 'Abbād al-Ḥaḍramī (d. 687/1288) and (2) Muḥammad b. 'Umar b. Muḥammad b. 'Abd al-Raḥmān (d. 721/1321) both of them buried in *Shībām* (al-Shardjī, *Tabakāt* 70, 139). For two *manāḳib*-works on this family, see Serjeant, *The Saiyids of Ḥaḍramawt*, 6, 11 f.

(O. LÖFGREN)

✓ **BĀ 'ALAWĪ** (more precisely: Āl Bā 'Alawī, cf. art. BĀ; according to al-Shillī [*Mashra'*, i, 31] *'alawī* is "a well-known bird"; *nisba*: al-'Alawī [also al-Bā'alawī], not to be confounded with the usual *nisba* belonging to 'Alī), a large and influential clan of S. Arabian sayyids and Ṣūfis, for the most part living in Ḥaḍramawt, in or near the town of Tarīm [q.v.], and buried in the Zanbal cemetery there. The noble descent of the Bā 'Alawī sayyids is said to have been checked in the sixth century by the traditionist 'Alī b. Muḥammad b. Aḥmad b. *Djadīd* (d. 620/1223; *Ta'riḳh thaghr 'Adan*, ii, 157; *Mashra'*, ii, 233) by means of trustworthy witnesses. Special works on S. Arabian *sāda* are: *al-Djawhar al-Shaffāf* by 'Abd al-Raḥmān b. Muḥammad al-*Khāṭib* (d. 855/1451); *al-Barḳa al-mushīka* by 'Alī b. Abū Bakr al-Sakḳāf [q.v.]; *Ghurur al-Bahā' al-daw'* by Muḥammad b. 'Alī *Khārid* (below no. 10); *al-Tiryāq al-wāf* by 'Umar b. Muḥammad b. Aḥmad Bā *Shaybān* (below no. 9); *al-Manhal al-ṣāfi* by 'Abd Allāh b. 'Abd al-Raḥmān Bā *Hārūn*. From these sources and general biographical works Muḥammad b. Abū Bakr al-Shillī (d. 1093/1682) brought together more than 280 biographies in his *al-Mashra' al-Rawī fī Manāḳib al-Sāda Āl Abī 'Alawī* (Maṣr 1319); see art. al-Shillī. The valuable study of Wüstenfeld, *Die Çufiten in Süd-Arabien* (1883), being based on al-Muḥibbī's *Khulāṣat al-Athar*, only covers the 11th/17th century, but gives useful genealogical tables of different branches of the Bā 'Alawī sayyids (to be used with caution as to details). Much material is to be found in the *Ta'riḳh al-Shu'arā' al-Ḥaḍramiyyin* by 'Abd Allāh b. Muḥammad b. Ḥamid al-Sakḳāf (1353/55). Here only the most prominent members of the main line can be listed; for the branches 'Aydarūs, Bā Faḳīh, Bal-Faḳīh, al-Djufri, al-Ḥabshī, al-Ḥaddād, al-Sakḳāf, al-Shillī, see separate articles.

E.I. I.C. 5. 828-830. 1960 (LIPÉN & E.J. BRILL)

Bā'alevi (Arabistanda bir sayyid atiq)

Materials for South Arabian History

Notes on new MSS from Hadramawt

By R. B. SERJEANT

(Continued from BSOAS. XIII, p. 307.)

SECTION I

PART II

Biographical Collections (short notices)

THE basis of the list of biographical works in this part is the material in two articles from *al-Rābiṭat al-'Alawīya*, a rare but learned journal published by the 'Alawī saiyids for about four years at Batavia.¹ This journal is unlikely to be found in Europe, unless indeed a set exists in Holland, but it is a source of major importance for the student of Ḥaḍramī history, as he will find material there not available elsewhere. I have not seen a complete set even in Ḥaḍramawt, though individual issues are to be found in various libraries.

These lists were not compiled by bibliographers, and in most cases all but the barest details of title and author's name is omitted, but it is probable that the compilers had actually seen the majority, if not all of these works. I have where possible, therefore, given the appropriate references, and hope this may form a sort of preliminary guide-list by which to build up a collection of Ḥaḍramī biographical works. This list is of course anything but exhaustive.

(a) Printed or Lithographed Texts

- (i) Muḥ. b. Abī Bakr al-Shillī Bā 'Alawī (ob. 1093/1682).
Al-Mashra' al-Rawī fī Manāḳib al-Sādat al-Kirām Āl Abī 'Alawī. (Cairo, 1319/1901-2.)
Refs. Brock., Sup., ii, p. 617. *Rābiṭa*, ii, iii, no. 1. Al-Muḥibbī, *Khulāṣat al-Aṭhar*, i, p. 71.
The *Mashra'* is said to be based on the *Tārīkh Bā 'Isā* (see biogs. no. xviii).
For other works by this author, see biogs. nos. xii and xiii.
- (ii) 'Alī b. Abī Bakr al-Sakrān al-Sakḳāf (ob. 895/1489-90).
Al-Barḳat al-Mushīka. (Cairo, 1347/1928-9.)
Refs. Unknown to Brock., but a copy in my possession. A source of Abū Maḳhrama's *Kilādat al-Nahr*.
- (iii) Abū Bakr al-'Adanī al-'Alawī (no doubt the celebrated 'Aidarūs saint of Aden, ob. 914/1509).
Al-Djuz' al-Laṭīf fī 'l-Tahkīm al-Sharīf. Said by *Rābiṭa*, ii, iii, no. 4, to have been printed in India.
Refs. Unknown to Brock., but see *Tar. Sh. Had.*, i, p. 105.

¹ See the bibliography supra. In the later of the two articles the *Khazānat Ta'izz* is reported to have many MSS., and a copy of al-Djanadī's history is reported at Ibb. Dr. Hamidullah will, however, doubtless enlighten us on these matters in due course.

- (x) 'Umar b. Muḥ. Bā Shaiḳbān al-'Alawī (ob. 944/1537).
Al-Tiryāk al-Shāf' fī Manāḳib al-Ashraf.
Refs. Brock., ii, p. 401, with a slightly different title.
- (xi) Aḥmad b. Zain al-Ḥabshī al-'Alawī (ob. 1145/1732-3).
Al-Maslak al-Sawī Dhail al-Mashra' al-Rawī.
Refs. Author noted in Brock., ii, p. 1001. Cf. *Rihlat*, p. 16. *Tar. Sh. Had.*, ii, p. 58, which gives the title as *Al-Maslak al-Nabawī min al-Mashra' al-Rawī*. *Rābiṭa* ii, iii, no. 7. See also item no. v of this article.
- (xii) Muḥ. b. Abī Bakr al-Shillī. (See item no. i.)
Al-Sanā al-Bāhīr Dhail al-Nūr al-Sāfir.
Refs. Brock., ii, p. 383, Sup., ii, p. 516. *Rābiṭa*, ii, iii, no. 11. Said to be *ṭabaḳāt* and *tarādḳīm*.
- (xiii) Id.
Al-Djawāhīr wa-'l-Durar fī Akhbār Ahl al-Karn al-Ḥādī 'Ashar.
Refs. Brock., ii, p. 383, Sup., ii, p. 516. *Rābiṭa*, ii, iii, no. 12. *al-Zahrā'* (Cairo, 1345 H.), iii, p. 107, etc. I have seen a copy transcribed in 1216/1801-2 in the Shibli Library in Ḥabbān, but under the same title as in Brock., *K. 'Ikd al-Djawhar wa-'l-Durar*, etc.
- (xiv) Al-Saiyid 'Abd al-Raḥmān b. 'Abdullāh Bal-Faḳīh (ob. 1162/1749).
Raf' al-Astār 'an Maḳāṭīḥ al-Asrār.
Refs. Not known to Brock. *Tar. Sh. Had.*, ii, pp. 85 seq. *Rihlat*, p. 135. *Rābiṭa*, ii, iii, no. 13.
Tarādḳīm and *ṭabaḳāt*, said to have been composed in the eleventh century H., but this seems wrong. Copies said to be found with the Bal-Faḳīh Saiyids of Tarīm.
- (xv) 'Abd al-Raḥmān b. Muṣṭafā al-'Aidarūs . . . Wadḳīh al-Dīn (ob. 1192/1778).
Dhail al-Mashra' (no title known to *Rābiṭa*).
Refs. This work unknown to Brock., but cited in *Tar. Sh. Had.*, ii, p. 193. *Rābiṭa*, ii, iii, no. 14. Said to be *ṭabaḳāt* and *tarādḳīm*, but *Rābiṭa* does not know the whereabouts of copies.
- (xvi) Id.
Mir'āt al-Shumūs fī Manāḳib Āl 'Aidarūs.
Refs. Brock., ii, p. 352, Sup., ii, p. 479. *Rābiṭa*, ii, iii, no. 15. See also item no. xxxiii. *ṭabaḳāt* and *tarādḳīm*. Copies said by *Rābiṭa* to be found with Āl Barr Saiyids in Daw'an.
- (xvii) Id.
Al-Fath al-Mubīn Sharḥ Abyāt Fakhr al-Dīn.
Refs. Brock., loc. cit. *Rābiṭa*, ii, viii, pp. 321-8. *Tar. Sh. Had.*, loc. cit., contains a full list of this author's works. I saw a copy with the Ḥaddād Saiyids of Ḳaidūn.

¹ This is evidently shortened from al-Shāfi to make a rhyming title; I have seen a title al-Wāf for al-Wāfi in *Tar. Sh. Had.*

c. XIII (s. 2). s. 281-307, 1950 (LONDON)

Materials for South Arabian History

Notes on new MSS from Ḥaḍramawt

By R. B. SERJEANT

(PLATE 4)

THE MSS. herein described were purchased, copied, or recorded during a tour in Ḥaḍramawt as Colonial Research Fellow. Besides visiting the main Wādi lying between Ḳabr Hūd and Hainin, I made investigations in the Wādi Daw'an, Ḥuraiḍa in 'Amd, and in the course of a journey from Bal-Ḥāf, on the coast, to Ḥabbān on the western fringe of Wāḥidi territory. Time did not allow of a systematic recording of all existing MSS., which can be seen in hundreds, especially as this formed only part of my programme, but those described here are the more interesting MSS. inspected. A similar tour seems to have been performed by Dr. Hamidullah in the Yemen¹ shortly before my own investigations in Ḥaḍramawt.

The many scholars, mostly *saiyids*, whom I met in Ḥaḍramawt gave generously of their assistance, often placing MSS. freely at my disposal; I must mention in particular the 'Aṭṭās family of Ḥuraiḍa, and Ṣāliḥ b. 'Alī al-Ḥāmidī of Saiwūn. On the other hand, I have been informed, I have no means of assessing how accurately, that there are occasional individuals in the country who possess some valuable MSS. but would rather see them moulder to pieces than show them to strangers. I understand that some *saiyids* keep their books in the women's part of the house, as in learned *saiyid* society books are reckoned fair game to the casual borrower who succeeds in abstracting them while the owner is not looking.

For anyone wishing to discover new MSS. let it be said that *Shiḥr* may be productive; I had no time while passing through it to make any prolonged search for them. Tarim has doubtless yielded only a few of its treasures to me, while upper 'Amd and the Wādi Ḥaḍjar I did not explore. But rare MSS. might turn up in quite unexpected places, though only of local interest.

MSS. are the more abundant in Ḥaḍramawt because it is a land of learning without a printing press, if we except the antique machine at Mukallā which turns out a badly printed monthly broadsheet. The eager scholar, however, who hopes to discover the missing volumes of the *Iklil*, or indeed any rare early works of the pre-Mongol period, is likely to be sadly disappointed. The enemy of ancient MSS. has been neglect, and the voracious white ant which follows

¹ See *Islamic Culture* (Haidarabad, 1947), xxi, iv, pp. 423 and 425. Dr. Hamidullah had, of course, the important advantage of being a Muslim and this would allow him access to mosque libraries, a privilege which in conservative Tarim, for instance, would hardly be accorded me. Christians are here avoided by the more religious, and Jews are not allowed within the sacred territory of Ḥaḍramawt. Dr. Hamidullah mentions a printed descriptive catalogue of the Library of the Grand Mosque of Ṣan'a', which has not found its way to Europe, but which would, no doubt, be most valuable to have.

examination of the many collections of *Fatāwī* which I saw, and which would probably have given a picture of the whole structure of Ḥaḍramī economic life. A scholar visiting the country would be well advised to concentrate on these; most are of course relatively modern.¹

My considered opinion, based on a cursory examination of hundreds of MSS., is that Ḥaḍramī MSS., i.e. those transcribed in the country, more than 500 years old, do not exist there to-day. For the most part even the literary output of the first six or seven centuries of the Muslim era seems to have vanished. An exception to these statements must be made in the case of the parchment leaves of the Kufic Koran discovered near al-Ḥawra in 1947, and since purchased by the School. These leaves were preserved in the ruins of an old castle which I have visited, and are evidence at least that parchment fragments might be found on excavation. Legal documents in the hands of private individuals are, however, numerous, and some of these might well go back 500 years, but for the most part MSS. over 200-300 years old are rare, and the majority belong to the last century. A significant proportion of MSS. examined were Indian, Persian, or Hijazi in origin, and the oldest MS. described here is Yemenite. Many MSS. are said to have been taken to Indonesia, and one should look there for rare works perhaps not found in their country of origin.²

Sources for Ḥaḍramī History

The prime object of my examination of MSS. was to discover historical sources, one of the most important considerations for the study of Ḥaḍramawt. It was as recently as 1933 that M. A. Kammerer was able to say that³ "l'on ne connaît jusqu'à présent aucun chroniqueur arabe proprement dit hadramytain". Before the discovery of the MSS. described below it was therefore necessary to look to the meagre notices on Ḥaḍramawt to be found in more general works. All the sources quoted here are, of course, at the best late medieval, and for the period before these authorities one must perforce rely on material from standard Arabic works. This is at once evident from the little index to the *Baḍā'i' al-Taḥūṭ*, an historical poem by *Saiyid* 'Abd al-Raḥmān b. 'Ubaidullāh al-Sakḳāf.⁴ *Saiyid* activity has concentrated on preserving the genealogies of their ancestors, an activity doubtless inspired by the attack on the validity of their claim to be descendants of the prophet, made not long

¹ As a preliminary it would be best to list the works on *fiḥh* quoted in *Tar. Sh. Had.*, the majority of which would probably be found in Ḥaḍramawt.

² Bindings are mostly Perso-Indian in style and present no features of interest. In academic Tarim I visited the local bookbinder, a *saiyid*, hoping to find with him a local tradition in book-binding, but he had learned his craft, which he plied indifferently well, in India, such tools as he used being of crude local manufacture, differing little from those used in Europe. Scholars write their compositions in quires which are then sent to be bound. Illustrated MSS. are not, and indeed could not be, found in a country so orthodox.

³ "Le Plus Ancien Voyage d'un occidental en Hadramaout (1590)", *Bull. de la Société Royale de Géographie d'Égypte* (Cairo, 1933), xviii, ii, p. 151.

⁴ Printed in Aden without title or date, but after 1941 and before 1947, at the Fatāt Press.

impervious to oppositional political discourses originating in Morocco's cities. Economic advancement has become very important to Moroccans and the unequal distribution of wealth has triggered sporadic unrest and demands for greater democratisation. Two attempted coups from within the army shocked Ḥasan II but, after a period of suppression, he began to relax his grasp on power, apparently on the grounds that to relinquish a little power voluntarily is better than to lose it all. This process has been continued by his son MuḤammad VI.

BIBLIOGRAPHY

- Akansūs, M., *al-Jaysh al-‘aramram al-khunāsī fi dawlat awlād Mawlānā ‘Alī al-Sijilmāsī*, ed. A. al-Kansūsī, Rabat 1994; Bennison, A. K., *Jihad and its interpretations in pre-colonial Morocco*, London 2002; Bourqia, R., and S. Miller, eds., *In the shadow of the sultan. Culture, power and politics in Morocco*, Cambridge MA 1999; Burke, E., *Prelude to protectorate in Morocco. Pre-colonial protest and resistance 1860–1912*, Chicago 1976; Cigar, N., *Société et vie politique à Fes sous les premiers Alawites*, *Hesperis Tamuda* 18 (1978–9), 93–172; Cigar, N., *Conflict and community in an urban milieu under the Alawis (ca. 1666–1830)*, *Maghreb Review* 3 (1978), 3–13; al-Ḍu‘ayyif, M., *Ta’rikh al-dawla al-‘alawiyya al-sa’ida min nash’atihā ilā awākhir ‘ahd Mawlāy Sulaymān*, Casablanca 1988; Host, G., *Histoire de l'empereur du Maroc Mohamed ben Abdallah*, ed. and trans. F. Damgaard and P. Gailhanou, Rabat 1998; El Mansour, M., *Morocco in the reign of Mawlāy Sulaymān*, Wisbech 1990; Mercer, P., *Palace and jihad in the early Alawi state in Morocco*, *Journal of African History* 18 (1977), 531–53; Moudden, A., *Etat et société rurale à travers la harka au Maroc du 19^{ème} siècle*, *Maghreb Review* 8 (1983), 141–5; Munson, H., *Religion and power in Morocco*, New Haven 1993; al-Nāsīrī, A., *Kitāb al-istiṣā li-akhbār duwal al-Maghrib al-Aqṣā*, 9 vols., Casablanca 1956; Pennell, C., *Morocco since 1830*, London 2000; Schroeter, D., *Merchants of Essaouira. Urban society and imperialism in southwestern Morocco 1844–1886*, Cambridge 1988; Waterbury, J., *The commander of the faithful. The Moroccan political elite*, London 1970.

A. K. BENNISON

‘Alawī, MuḤammad b. ‘Alī

‘Alawī, MuḤammad b. ‘Alī b. MuḤammad (574–653/1178–1255, sometimes referred to as MuḤammad Bā ‘Alawī), is also known as “the Great Master” (al-Ustādh al-A‘zam) or “the Foremost Scholar” (al-Faqīh al-Muqaddam),

the latter being the honorific by which he is known in his native land even today. He came from the family of the Bā ‘Alawī *sayyids* of Ḥaḍramawt and is widely regarded by them and their followers as the founding father of the ‘Alawiyya Ṣūfī brotherhood of South Arabia and South/Southeast Asia. Named for his grandfather MuḤammad b. ‘Alī Ṣāhib Mirbāt, whom Ḥaḍramī *sayyids* credit with spreading Islamic learning in general and the Shāfi‘ī *madh-hab* in particular among the population of Zūfār, he was born in the city of Tarīm, in the eastern part of Wādī Ḥaḍramawt. Apparently he spent his whole life there, first studying, then teaching, raising his family, and training disciples. He started his career as a student of traditional Islamic sciences under the guidance of the foremost scholars of his native city: the *imām* Salīm b. (Bā) Fadl (d. 581/1185); the *shaykh* ‘Abdallāh b. Abī ‘Ubayd (d. 613/1216); the chief *qāḍī* of Tarīm, Aḥmad Bā ‘Isā (d. 628/1230); and the foremost local exponent of Islamic theology, ‘Alī Bā Marwān (d. 624/1227). The latter predicted that he would attain the fame of a second Ibn Fūrak. This was not to be.

Already in his youth, al-Faqīh al-Muqaddam had become irresistibly attracted to the contemplative life of a Ṣūfī. His conversion to Ṣūfism is sometimes attributed to the influence of his uncles and cousins. He may also have been influenced by an encounter with the charismatic Ṣūfī master Sufyān al-Yamanī of Laḥj, who, during his visit to Tarīm, so impressed the town's inhabitants that they attributed to his powers the rainfall that fell there after a protracted drought. Al-Faqīh al-Muqaddam's predilection for Ṣūfism was followed by his formal induction into the *ṭarīqa madaniyya*, which was derived from the semi-legendary North African *walī* Abū Madyan Shu‘ayb. According to a popular legend, Abū Madyan himself dispatched a disciple of his to instruct Ḥaḍramī scholars and al-Faqīh al-Muqaddam in particular in his spiritual teaching and ascetic discipline. The emissary, however, died on the way, after entrusting his own disciple, one ‘Abd al-Raḥmān al-Muq‘ad (al-Miq‘ad), with completing the task. The latter proceeded to Ḥaḍramawt, where he inducted several individuals into the *ṭarīqa*, most notably al-Faqīh al-Muqaddam of Tarīm and Shaykh Sa‘īd b. ‘Isā al-‘Amūdī of Qaydūn. Although the

B

Bā 'Alawī

The **Bā 'Alawī** are a kinship group that traces its genealogy back to the prophet Muḥammad, through his grandson al-Ḥusayn (4–61/626–80). The Bā 'Alawī has been based in Ḥaḍramawt, in southern Arabia, since the first half of the fourth/tenth century, then later spread to other regions, mainly the Islamic lands around the Indian Ocean.

There are no authentic sources on the early history of the Bā 'Alawī. The Bā 'Alawī themselves assert that their ancestor in Ḥaḍramawt was Aḥmad b. 'Īsā (d. 345/956), called al-Muhājir (the Emigrant). He is said to have migrated in 317/929 from Basra (Iraq) to the eastern part of the Wādī Ḥaḍramawt.

There, Aḥmad's progeny split into three branches. While two of them became extinct within two centuries, the branch named "Bā 'Alawī," after Aḥmad b. 'Īsā's grandson 'Alawī b. 'Ubaydallāh/'Abdallāh (d. about the beginning of fifth/eleventh century), flourished. By about the middle of the sixth/twelfth century the Bā 'Alawī settled the town of Tarīm, in eastern Wādī Ḥaḍramawt, which became the clan's principal centre.

Thereafter, members of the Bā 'Alawī gained increasing influence as a socio-religious elite by combining landownership and trade with the religious authority accruing to them as descendants of the Prophet (*sāda*, sing. *sayyid*), scholars of the Shāfi'ī *madhhab* (school of jurisprudence) and popular Ṣūfi masters and "friends of God."

The ninth/fifteenth century witnessed the emergence at Tarīm of a few prominent sub-lineages of the Bā 'Alawī, such as al-Saqqāf, Jamal al-Layl, and al-'Aydārūs.

Multiplication of lineages and migration extended the group's reach well beyond Ḥaḍramawt. Individual migrations to India, East Africa, and the Hījāz are traceable from the seventh/thirteenth through the ninth/fifteenth centuries. Migration during the tenth/sixteenth century to these regions and, since the eleventh/seventeenth century, to destinations in Southeast Asia (Indonesia, Malay Archipelago) grew common. In addition to their original socio-religious roles, members of the Bā 'Alawī not infrequently became part of the ruling elites in their new homelands.

Through the ages, the widely dispersed members of the Bā 'Alawī have always

Kitāb sūrat al-ard (Beirut, 1979); Ibn Kathīr, *al-Bidāya*; Ibn Khaldūn, 'Abd al-Rahmān, *Kitāb al-'Ibār wa dīwān al-mubtadā' wa al-khabār* (Bulāq, 1284/1867); Ibn Khallikān, Ahmad b. Muḥammad, *Wafayāt al-a'yān*, ed. Iḥsān 'Abbās (Beirut, 1968–1972); Ibn al-Muqaffā', Severus (Sawiris), *Ta'riḥ Baḥarikaṭ al-Kanīsa al-Miṣriyya*, ed. and tr. A. S. Atiya et al. as *History of the Patriarchs of the Egyptian Church* (Cairo, 1943); Ibn Muyassar, Muḥammad, *Muntaqā min Akhbār Miṣr*, ed. A. F. Sayyid (Cairo, 1981); Ibn al-Qalanīsī, Ḥamza, *Dhayl Ta'riḥ Dimashq*, ed. H. F. Amedroz (Leiden, 1909); *ibid.*, ed. S. Zakkār (Damascus, 1403/1983); Ibn al-Ṣayrafi, Abū al-Qāsim, *Kitāb al-ishāra ilā man nāla al-wizāra*, ed. A. Mukhlis (Cairo, 1964); Ibn Taghribirdī, Abū al-Maḥasin, *al-Nujūm al-zāhira fi mulūk Miṣr wa al-Qāhira*, ed. W. Popper (Berkeley, CA, 1909); Idrīs 'Imād al-Dīn, *Uyūn al-akhbār wa funūn al-āthār*, ed. M. Fakhoury and M. Kamal (Damascus, 2007); Lev, Yaacov, *State and Society in Fatimid Egypt* (Leiden, 1991); al-Maqrīzī, Ahmad, *Iti'āz al-hunafā' bi akhbār al-a'immā al-Fātimīyyīn al-khulafā'*, ed. Jamāl al-Dīn al-Shayyāl (Cairo, 1387/1967), English trans. by Shainool Jiwa as *Towards a Shi'i Mediterranean Empire: Fatimid Egypt and the Founding of Cairo. The Reign of the Imam-Caliph al-Mu'izz from al-Maqrīzī's Iti'āz al-hunafā'* (London, 2009); *idem*, *al-Muqaffā al-kabīr*, ed. Muḥammad al-Ya'lāwī (Beirut, 1407/1987); *idem*, *al-Mawā'iz wa al-i'ibār fi dhikr al-khitāt wa al-āthār*, ed. A. F. Sayyid (London, 2002); al-Muṣabbihī, Muḥammad, *Akhbār Miṣr*, ed. A. F. Sayyid et al. (Cairo, 1978); Walker, Paul E., *Exploring an Islamic Empire: Fatimid History and its Sources* (London, 2002); *idem*, 'al-'Azīz bi'llāh', *EI3* (online).

SHAINOOL JIWA

Bā 'Alawī or Āl Bā 'Alawī, a prominent clan of South Arabian *sayyids*, many of them distinguished scholars and Sufis, living primarily in Ḥaḍramawt and in the town of Tarīm in particular.

The clan's name refers to an eponymous forebear, 'Alawī b. 'Abd Allāh b. Aḥmad. According to the sources, the first member of the clan was Aḥmad b. Ḥusayn al-'Alawī (d. 345/956), the chief of the 'Alids of Ḥaḍramawt, who traced his lineage back to Imam 'Alī via Ja'far al-Ṣādiq. He was born into a family of scholars in Baṣra and subsequently emigrated to the Yemen (al-Shāṭirī, 1/142,

152). Aḥmad b. Ḥusayn studied Shāfi'ī law although he remained strong by loyal to the *ahl al-bayt*, and arranged for his son 'Abd Allāh's education in Baṣra. 'Abd Allāh attained a mastery of the standard traditional and rational sciences, particularly *ḥadīth*, and became a *ḥāfiẓ* of the Qur'ān; in 377/987 he was drawn to Sufism through attending the sessions of Abū Ṭalīb al-Makkī (q.v., d. 386/996). 'Abd Allāh, who had emigrated with his father and other members of the family to the Ḥaḍramawt region of the Yemen, may be considered one of the earliest Sufis of Ḥaḍramawt. He died there in 383/993 (al-Shāṭirī, 1/158–160).

The Bā 'Alawī clan spread outwards from the Ḥaḍramawt, particularly to Tarīm, Shibām and Shiḥr, through a number of branches, including the Bā 'Abbād, Bā Faqīh, al-Saqqāf, al-Shillī, Āl 'Aydārūs, al-'Atṭās, Āl Shaykh Abū Bakr, Āl al-Ḥabashī, Āl al-Shihāb, al-Kāf and Bal-Faqīh (al-Bakrī, 1/118–119). The prominent members of this clan, especially those belonging to its main line, came to wield significant spiritual influence in the Yemen; their popular authority stemmed not from any political or military power but rather their descent from the House of the Prophet and their reputation for piety. The social status of this family is reflected in the fact that its members were not permitted to marry non-'Alids (see al-Bakrī, 1/118–119).

Members of the clan were considered cousins to the Banū Ahdal (see al-Zabīdī, 223). In the 6th/12th century 'Alī b. Muḥammad b. Aḥmad al-Jadīdī confirmed the *sayyid* status of the Bā 'Alawīs through a genealogical study; he subsequently produced many works on the *sayyids* of South Arabia in which he mentions numerous Bā 'Alawīs (see Ba'kar, 511; Löfgren, 1/828).

Bā 'Alawīs attained prominence particularly in the field of jurisprudence and in Sufism, and some of their works evince an abiding interest in historiography and